

## قرآن و نقش زمان و مکان در اجتهاد

حسین غفاری

"اینجانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی دانم؛ اجتهاد به همان سبک صحیح است؛ ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست. زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند؛ مساله ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، به ظاهر همان مساله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند، بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است واقعا موضوع جدیدی شده است که قهرا حکم جدیدی می طلبد. مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد. برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید من در مسائل سیاسی اظهار نظر نمی کنم. آشنایی به روش برخورد با حيله ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاستها و حتی سیاسیون و فرمولهای دیکته شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوت و ضعف دو قطب سرمایه داری و کمونیزم که در حقیقت استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می کنند، از ویژگیهای یک مجتهد جامع است. یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیر اسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و تقوا و زهدی که در خورشان مجتهد است واقعا مدیر و مدبر باشد. حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است،

فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان - و اجتماع از گهواره تا گور است." (1)

آنچه پیش رو دارید، نگاهی است گذرا و نه چندان عمیق و موشکافانه بر موضوع "نقش زمان و مکان در اجتهاد" از دیدگاه قرآن کریم و ارائه مصادیق و نمونه هایی از آن کتاب سعادتبخش و انسان ساز. نقش تعیین کننده عناصر زمان و مکان - در روابط حاکم بر سیاست، اقتصاد و اجتماع - در اجتهاد هویداست، تاثیر این دو عنصر به حدی است که موضوع واحدی که در گذشته حکم معینی داشته است، هنگام سنجش با روابط جدید حاکم بر سیاست، اقتصاد و اجتماع، تغییر ماهیت می دهد و به موضوع دیگری تبدیل

می شود و به تبع آن، حکمی متفاوت با حکم اولیه و متناسب با وضع جدید می یابد.

انتخاب این موضوع با این انگیزه و باور است که قرآن، کتاب هدایت و سعادت، و حاوی مفاهیم راهگشا در زمینه های اعتقادی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و... است و هر چیزی را که بشر به آن نیاز دارد و در سعادت و کمال وی موثر است، به صراحت و یا به رمز و اشاره، بیان کرده است. بنابراین، ممکن نیست قرآن از موضوع مهم و سرنوشت سازی چون "نقش عنصر زمان و مکان در استنباط احکام و قانونگذاری" که همواره در تمامی اعصار بویژه - در عصر حاضر - با عنوانهای دیگر در میان همه ملتها مورد توجه فراوان بوده است سخنی به میان نیاورده و رهنمودی فرا راه ما نگذاشته باشد. به این دلیل قرآن کریم، و برای یافتن نکته ها، پیامها و رهنمودهای آن در موضوع مورد بحث، مطالعه گردید، هر چند این جستجو با سرعت و شتاب بسیار انجام شد و در این رهگذر نکات مهمی از نظر دور ماند؛ خوشبختانه به آیات متعددی برخوردیم که برای عنصر زمان و مکان در اجتهاد، هنگام

ارزیابی موضوع در روابط حاکم بر سیاست، اجتماع و اقتصاد، نقش تعیین کننده قائل شده و آن را در جایگاه ویژه ای قرار داده است.

در این نوشتار، چهار نمونه از میان موارد گوناگون، مورد ارزیابی قرار گرفته که همین تعداد برای طرح موضوع از دیدگاه تعالیم الهی و اثبات آن در قرآن کریم و نیز جهت عرضه در یک کنگره - که در آن همواره سعی بر گزینش مطالب و خلاصه گویی است - کافی به نظر می رسد.

تفاوت مساله "تدریجی بودن احکام" و "نقش زمان و مکان در اجتهاد" قبل از وارد شدن به اصل بحث لازم است ابتدا به سوال و یا اشکالی که ممکن است هنگام مطالعه و بررسی این نوشتار به ذهن خوانندگان و اهل تحقیق خطور کند، پاسخ مناسب داده شود و آن، این است که آیا میان مساله تاثیر زمان و مکان در "تدریجی بودن احکام" و موضوع "نقش زمان و مکان در اجتهاد" تفاوتی وجود دارد؟ در حالی که زمان و مکان در هر دو مساله نقش اساسی دارند؛ آیا هر دو بحث از یک مقوله اند و یا خیر؟ و اگر جدا هستند تفاوت و تمایز آن دو چیست؟ بی تردید میان آن دو مساله، تفاوت و تمایز اساسی وجود دارد و از دو مقوله مجزا هستند، هر چند در نقش عنصر زمان و مکان مشترکند؛ پیش از بیان تفاوت و تمایز، لازم است توضیحاتی درباره آنها داده شود، چرا که سوال فوق و یا سوالات مشابه دیگر به طور عمده از تصور ناقص و یا نادرست آن دو مساله ناشی می شود و اگر در آنچه اهل نظر درباره مساله "تدریجی بودن احکام" گفته اند، تامل شود و در فرمایش حضرت امام (ره) نیز دقت کافی مبذول شود، تفاوت آن دو مساله به خوبی روشن خواهد شد.

تعریف مساله "تدریجی بودن احکام" و فلسفه آن نظریات محققان بزرگ در علم اصول، کلام و تفسیر درباره تدریجی بودن احکام اسلام و نزول تدریجی آیات الاحکام به طور

فشرده و خلاصه به شرح زیر آورده می شود:

خداوند متعال تمامی احکام را به خاطر مصالح و مفاسد موجود در متعلق آنها، وضع فرمود و این مصالح و مفاسد برای وضع و صدور آن احکام به منزله علت است. اگر عملی دارای مصلحت ملزمه بود، موجب می شود که خداوند دانا و مولای حکیم آن عمل را بر بندگان واجب نماید و اگر رفتاری دارای مفسده شدید باشد، سبب می شود که آن را بر مردم حرام و ممنوع سازد. بنابراین، هر جا در انجام یا ترک عملی، در واقع و نفس امر (نه در ظاهر و نزد مکلف) مفسده یا مصلحتی وجود داشت احکام الهی متناسب با آن هم وجود خواهد داشت. حال این سوال مطرح می شود که اگر احکام الهی تابع مصالح و مفاسد موجود در متعلق احکام باشد که مصالح و مفاسد برای وجود آنها به منزله علت است، چرا برخی از احکام و بلکه اکثر احکام بتدریج نازل و به مردم ابلاغ گردید، بویژه آن دسته از احکام که بسیار مهم و سرنوشت ساز بودند و مفسده و مصلحت آن حتی برای عموم مردم هم روشن بود. مگر ممکن است معلول از علتش منفک و جدا شود و فاصله زمانی میان آن دو به وجود آید (معلول از علت متاخر شود)؟ در پاسخ گفته اند: احکام الهی نیز مانند قوانین بشری است، همان گونه که در قوانین بشری، قانونگذاران با توجه به مصالح و مفاسد، قوانینی را وضع می کنند و مردم را به انجام بعضی امور ملزم و از برخی برحذر می دارند؛ ولی به خاطر ملاحظاتی از جمله؛ نبودن زمینه های مردمی و شرایط مناسب و زمینه های اجرا، و یا پدید آمدن مشکلات و بروز هرج و مرج، مردم را از بعضی

احکام و قوانین تصویب شده مطلع نمی سازند و به مراجع ذی صلاح ابلاغ نمی کنند؛ و هرگاه تمامی شرایط و زمینه های اجتماعی و اجرایی را فراهم دیدند - هر چند این امر سالها طول بکشد - قوانین و مقررات تصویب شده را به آگاهی مردم می رسانند و برای اجرا به مراجع ذی صلاح ابلاغ می نمایند.

احکام و قوانین الهی هم همین گونه است؛ یعنی خداوند حکیم با توجه به مصالح و مفاسد، قوانینی را وضع و احکامی را صادر فرموده است؛ اما به سبب ملاحظات و مصالحی - که نفع آنها به خود مردم باز می گردد - آنها را یکجا اعلان نکرد، بلکه بتدریج در طول 23 سال آن احکام را به رهبر امت اسلامی؛ یعنی پیامبر اسلام ابلاغ فرمود تا به اطلاع مردم برساند و آنها را به مرحله اجرا درآورند.

از جمله ملاحظات و مصالحی که اهل نظر بیان کرده اند، مصلحت "تسهیل" است؛ یعنی اگر همه احکام الهی (واجبات، محرمات، مکروهات و مستحبات) یکجا به مردم ابلاغ می شد، پذیرش همه احکام و عمل به آنها، برای مردم بسیار دشوار بود و اجرای آنها هم برای دولت اسلامی بسیار مشکل، بلکه ناممکن می شد؛ به همین دلیل برای مصلحت "تسهیل" و به وجود آمدن زمینه های لازم

برای اجرای کامل، احکام الهی عموماً و آیات الاحکام قرآن خصوصاً، بتدریج بر مردم عرضه شد. با دقت در مطالب یاد شده، فلسفه نازل شدن تدریجی آیات الاحکام در قرآن و تدریجی بودن احکام اسلام و همچنین نقش زمان و مکان در آنها، به خوبی روشن خواهد شد؛ زیرا تاثیر زمان و مکان در "تدریجی بودن احکام" در مرحله ابلاغ احکام است، نه در اصل وضع آن احکام؛ به عبارت دیگر، شرایط زمانی و مکانی در آغاز بعثت و دوران رسالت پیامبر اسلام (ص) اقتضا می کرد که احکام الهی پس از تصویب و قطعی شدن، به مرور زمان به مردم ابلاغ شود و این شرایط زمانی و مکانی، در اصل وضع قوانین و حلال و حرام شدن فعل یا ترک آن هیچ تاثیری نداشته است؛ مثلاً شراب و ربا از آغاز حرام و ممنوع بود، منتها شرایط زمانی و مکانی اقتضا کرد که حکم ممنوعیت و حرمت آن دو، مدتی - حدود پانزده سال - بیان نشود و سپس در چند مرحله و بتدریج به مردم ابلاغ شود.

فرق میان مسأله نقش زمان و مکان در "تدریجی بودن احکام" و "نقش زمان و مکان در اجتهاد" با توجه به توضیحاتی که ذکر شد، فرق میان مسأله تاثیر زمان و مکان در "تدریجی بودن احکام" و "نقش زمان و مکان در اجتهاد" را

می توان در سه مورد اساسی به شرح زیر برشمرد:

1. تاثیر زمان و مکان در مسأله "تدریجی بودن احکام"، در مرحله ابلاغ احکام به مردم است و نه در اصل وضع قانون و صدور حکم؛ ولی در مسأله "نقش زمان و مکان در اجتهاد"، عنصر زمان و مکان در اصل وضع قانون و دور حکم تاثیر و نقش دارد؛ مثلاً حکم تحریم تنباکو از سوی مرجع بیدار حضرت آیت الله میرزای شیرازی (ره) که به سبب شرایط سیاسی - اقتصادی حاکم بر ایران صادر شده بود، عنصر زمان و مکان و شرایط سیاسی - اقتصادی آن عصر اقتضا کرد که مصرف تنباکو - که تا آن زمان مباح و جایز بود - تحریم شود؛ یعنی استعمال تنباکو از نظر آن مرجع بزرگ از پیش حرام نبود که به خاطر مصلحت "تسهیل" آن را مدتی مسکوت گذارد و سپس به مردم ایران ابلاغ کند. بلکه شرایط زمان و مکان، موجب شد موضوعی را که در گذشته دارای حکم حلیت بود (استعمال تنباکو) به موضوع دیگری مبدل سازد و به تبع این تبدیل، حکم آن هم تغییر یابد. استعمال تنباکو که تا روز قبل در استنباط و نگرش فقهی مرحوم میرزای شیرازی، مباح و مجاز بود، امروز صرفاً به دلیل شرایط جدید سیاسی -

اقتصادی حاکم بر جامعه، حکم دیگری پیدا می کند و با توجه به زمان و مکان و شرایط جدید، موضوع حکم تحریم قرار می گیرد. تحریم روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با رژیم نژادپرست افریقای جنوبی از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران در گذشته و برقراری مجدد این روابط و تاکید بر استحکام بخشیدن به آن پس از سقوط و تغییر رژیم ضد بشری آن؛ مصداق بارز و مثال زنده برای چگونگی نقش و تاثیر عنصر زمان و مکان در اجتهاد است.

2. نقش و تاثیر زمان و مکان در موضوع "تدریجی بودن احکام" نسبت به آیات الاحکام، منحصر به عصر نزول قرآن 23 سال و سبت به دیگر احکام الهی تنها به عصر رسول خدا و امامان معصوم (ع) - حدود 250 سال - که عصر بیان احکام الهی است، محدود خواهد بود و تمامی احکام خداوند - چه در قرآن و چه در لسان پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) - پس از دوران ائمه (ع) برای همیشه ثابت خواهد ماند و هرگز تحت تاثیر شرایط زمان و مکان تغییر نخواهد کرد؛ مثلا شرایط زمانی اقتضا می کرد که حکم تحریم ربا و شراب بتدریج در طول بیست سال به مردم ابلاغ شود و یا احکام مربوط به خمس در زمان امام باقر (ع) و یا امام صادق (ع) برای مردم بازگو شود؛ ولی این احکام پس از ابلاغ برای همیشه تا روز قیامت باقی خواهد بود. ربا و شراب برای هر عصری و در هر موقعیت زمانی و مکانی، حرام؛ و خمس برای همیشه واجب خواهد بود؛ و هیچ فقیهی، تحت هیچ شرایط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نمی تواند به حلال بودن شراب و ربا حکم دهد و یا خمس را تحریم کند و یا مباح بداند، در حالی که عنصر زمان و مکان برای همیشه و در تمامی اعصار ممکن است در اجتهاد و استنباط احکام، تاثیر بسزا و نقش تعیین کننده داشته باشد.

3. فلسفه نازل شدن تدریجی احکام در قرآن (آیات الاحکام) و دیگر احکام اسلام، با ملاحظه شرایط زمان و مکان در آنها، فقط به دلیل مصلحت "تسهیل" بر مکلفان بود، در "نقش زمان و مکان در اجتهاد" چنین مصلحتی در بین نیست و فقیه و مجتهد در استنباط و استخراج احکام الهی هرگز این مصلحت را در نظر نمی گیرد و تنها چیزی که مورد توجه اوست، شرایط زمان و مکان و روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه خواهد بود. گفتنی است آنچه درباره تفاوت و تمایز میان تاثیر زمان و مکان در "تدریجی بودن احکام" و "نقش زمان و مکان در اجتهاد" بیان شد، در تفاوت و تمایز میان "نقش زمان و مکان در مساله ناسخ و منسوخ" و "نقش زمان و مکان در اجتهاد" نیز وجود دارد و تامل و تفکر در مباحث گذشته، اهل تحقیق را از طرح مجدد آن بی نیاز می سازد. چگونگی طرح مباحث

در آغاز، آیات مورد بحث با جدیدترین و گویاترین ترجمه های موجود آورده می شود و آنگاه به بیان شان نزول آیات و شرایط سیاسی - اجتماعی ویژه ای که در آن آیات نازل شد، می پردازد، و نیز جریانها و رویدادهای آن زمان را از نظر می گذراند؛ زیرا تمامی آیات مورد تحقیق، پس از هجرت؛ یعنی هنگام استقرار نظام اجتماعی اسلام در مدینه، نازل شده و آیات مدنی به طور عمده درباره مسائل اجتماعی، سیاسی و احکام زندگی است؛ و هر دسته از این آیات، متناسب با شرایط زمانی و موقعیت خاص مکانی و جغرافیایی جامعه آن روز نازل گردیده و ناظر به بخشی از جریانات اجتماعی و روند حوادث جاری آن جامعه بوده است. بنابراین، بدون آگاهی از آن شرایط، فهم صحیح آیات، بسیار دشوار، بلکه ناممکن است، سپس پیام اصلی آیات در پرتو شان نزولها و جو

اجتماعی عصر نزول، خواهد آمد؛ و در پایان، دلیل و برهان و شواهد و قراین موجود در خود آیات و یا خارج از آن، ارائه خواهد شد.

در اینجا یادآوری این حقیقت لازم و مهم است که آنچه این نوشتار درصدد اثبات آن برآمد، در حد یک نظریه است و هرگز بدان معنا نیست که با این گفتار کوتاه، به طور کامل به اثبات می‌رسد؛ زیرا برای نخستین بار است که این موضوع از دیدگاه قرآن، مورد کاوش و بررسی قرار می‌گیرد. در هر حال امید است این تحقیق نه چندان عمیق، دریچه‌ای باشد به سوی بحثی گسترده و پردامنه در این باب، و راهی فراروی اهل تحقیق، برای درک بهتر تعالیم ناشناخته قرآن کریم بگشاید.

نمونه اول

"لئن لم ینته المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض و المرجفون فی المدینة لنعزینکم بهم ثم لایجاورونک فیها الا قلیلا. ملعونین اینما تقفوا اخذوا و قتلوا تقتیلا. سنة الله فی الذین خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا".

"اگر منافقان و بیماردلان و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی اساس در مدینه پخش می‌کنند دست از کار خود بر ندارند، تو را بر ضد آنان می‌شورانیم، سپس جز مدت کوتاهی نمی‌توانند در کنار تو در این شهر بمانند. و از همه جا طرد می‌شوند، و هر جا یافته شوند، گرفته خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید. این سنت خداوند در اقوام پیشین است، و برای سنت الهی هیچگونه تغییری نخواهی یافت(2)".

موضوع مورد بحث در آیات فوق، منافقانی هستند که خدا و رسولش را، با کردار و رفتار خویش می‌رنجانند و با تهمت و افترا و انگ زدن، به انیت و آزار مومنان می‌پرداختند، چنانکه پیش از این هم، خاندان پیامبر (ص) را هدف قرار دادند و با تهمت ارتکاب فحشا به یکی از همسران آن حضرت، و انتشار این دروغ بزرگ در میان مردم - به گونه‌ای که برخی از زنان و مردان مومن هم باور کردند و با آنان همصدا شدند - درصدد برآمدند که ضربه‌ای بزرگ و کارساز به حیثیت اجتماعی و نفوذ مردمی رسول خدا (ص) وارد سازند؛ اما خداوند آگاه به دلها و رازها، با نزول پیاپی آیاتی چند، به افشای این حرکت مودیانه و آبروریز پرداخت و ساحت

مقدس پیامبر (ص) و خاندان او را از چنین افترای بزرگ میرا و منزله دانست(3). منافقان کوردل نه تنها با چنین تهمت و شایعه پردازی، به مخالفت با دین الهی و پیامبر اسلام برخاستند؛ بلکه از آغاز بعثت پیامبر (ص) آشکارا به مبارزه همه‌جانبه تبلیغی، روانی، اقتصادی و... علیه تعالیم اسلام و شکنجه و آزار جسمی معتقدان دین توحیدی پرداختند. این تلاش علنی و همه‌جانبه تا وقتی که پیامبر (ص) و مومنان اندکش در مکه بودند - سیزده سال - ادامه داشت و آنگاه که پیامبر (ص) از جانب خداوند ماموریت یافت به مدینه هجرت کند و زمینه تشکیل جامعه‌ای نو و ساختن امتی نمونه را فراهم آورد (که آن حضرت با کوشش و صف‌ناپذیر خود و یاران دلباخته‌اش به چنین هدفی نایل آمد و تشکیل حکومت اسلامی و نظام اجتماعی مبتنی بر دین توحیدی را اعلان کرد) همان دشمنان کینه‌توزش که تا دیروز آشکارا به دشمنی پرداخته بودند، امروز با تظاهر به اسلام و پذیرش صوری نظام اجتماعی جدید و پیوستن به صف مومنان، درصدد برآمدند تا با این تظاهر و مخفی‌کاری به شکل دیگری ضربات خود را بر پیکر اسلام عزیز وارد سازند و اینان تشکیل‌دهنده گروه منافقان بودند که حدود هفت سال - که زمان نزول آیات سوره احزاب بود - به صورت نیمه‌علنی و برخی مخفی با دین اسلام به مخالفت پرداختند.

قرآن در چند سوره با نزول آیات متعدد، به افشای چهر کریه و مزورانه آنان پرداخت تا جایی که یک سوره را به همین منظور " منافقون" نامید.

با نزول آیات 57- 62 سوره احزاب، دستور جدیدی برای برخورد با منافقانی که در شهر مدینه زندگی می کردند و یا در آن تردد داشتند، صادر شد که از آخرین تصمیم لازم برای برخورد با منافقان و سرکوب کامل آنان در محدوده شهر مدینه حکایت دارد.

با عنایت به مطالب یاد شده، چگونگی استدلال و استشهاد به آیات فوق، در خصوص موضوع "نقش زمان و مکان در اجتهاد" روشن خواهد شد، به این ترتیب که موضوع، در تمامی آیات مربوط به منافقان و اوصاف آنان، یکی است و همه آنان در اینکه کافران به ظاهر مسلمانی بودند که برای ضربه زدن به اسلام و مسلمانان از تمامی ترفندها و ابزارها و تواناییها در همه ابعاد سیاسی، نظامی و اقتصادی استفاده می کردند و از دشمنی و کینه توزی آنان در تمامی شرایط - از آغاز بعثت تا هنگام نزول این آیات - ذره ای کاسته نشده بود؛ کاملاً یکسان هستند؛ ولی در عین حال احکام مربوط به منافقان در برهه ای از زمان - سال هفتم هجری قمری - و در مکانی مشخص و محدود - شهر مدینه - با احکام سابق آن تفاوت چشمگیری پیدا کرد؛ حکم محاصره همه جانبه و دستگیری آنان در هر کجای شهر مدینه و قتل و کشتن همه آنان، حکمی بود جدید که از شرایط زمانی ویژه و موقعیت مکانی خاص برخاسته بود؛ زیرا همین منافقان با چنین اوصافی حدود هفت سال در شهر مدینه زندگی می کردند، ولی چنین حکمی درباره آنان صادر نشده بود.

به عبارت دیگر، اصل موضوع در سال هفتم هجرت و قبل از آن که عبارت است از "منافقان در حال ستیز با اسلام و مسلمانان" یکی است؛ ولی زمانی که این موضوع و مساله واحد، با مسائل سیاسی - اجتماعی حاکم بر جامعه، در برهه ای از زمان - سال هفتم هجرت - و در مکانی معین - محدوده شهر مدینه - سنجیده شد، دگرگون گردید و تغییر ماهیت داد و از نظر قرآن به موضوع جدیدی تبدیل شد و با تبدیل موضوع، حکم هم به تبع آن تغییر یافت و به حکم جدیدی مبدل شد؛ چون که به حکم قانون کلی عقلایی شارع مقدس خود را هم از این قانون عام استثنا نمی کند، بلکه بر آن تاکید فراوان دارد که موضوع به منزله علت برای حکم خودش نیز هست و با تغییر علت (موضوع)، حکم هم که معلول آن است، مبدل می شود و متناسب با علت خودش تغییر می یابد؛ می توان گفت عاملی که موجب تغییر موضوع درباره منافقان شده است، عنصر زمان و (شرایط زمانی سال هفتم هجری) و عنصر مکان (موقعیت مکانی شهر مدینه) بوده است.

نکته ای که در اینجا لازم است یادآوری شود و اهمیت فراوان دارد، این است که اولاً، این حکم جدید می بایست فقط درباره منافقان ساکن شهر مدینه به اجرا گذاشته می شد، نه آنان که در اطراف آن شهر و یا در شهر دیگری، مانند مکه و... می زیستند و ثانیاً، اگر پس از آن شهر دیگری از نظر موقعیت مکانی و شرایط زمانی وضعیت شهر مدینه را پیدا می کرد، بی تردید همین حکم درباره آن اجرا می شد؛ زیرا آن زمان خاص (سال هفتم هجری) از این جهت که زمانی مشخص است و آن مکان معین (شهر مدینه)، از این نظر که دارای جغرافیای مخصوص است، موضوعیت ندارد و در تبدیل موضوع و به تبع آن، تغییر حکم، تأثیری نخواهد داشت، پس بی تردید می توان گفت تنها عامل تأثیرگذار در تبدیل موضوع واحد، شرایط زمانی و مکانی است و هر کجا که آن شرایط به وجود آید، موضوع و حکم تغییر می یابد،

چون که پیش از این، پیامبر (ص) و مسلمانان در وضعیت و موقعیتی به سر می بردند که مناسب با چنین برخوردی نبود و از دیگر سو، چهره کریه این دشمنان تزویرگر برای مردم شناخته نشده بود تا با صدور یک فرمان از جانب خداوند، بی چون و چرا با آنان برخورد نمایند و حاضر شوند تا همه را سرکوب کنند و به قتل برسانند. ولی در سال هفتم هجری - هنگام نزول این آیات - شرایط از نظر زمانی و موقعیت مکانی کاملاً به نفع مسلمانان بود. و ناگفته پیداست که اگر شهر مدینه در زمانی دیگر، مجدداً به وضعیت پیش از این دستور برمی گشت، بی تردید هرگز چنین دستوری علیه منافقان مدینه صادر نمی شد تا پیامبر (ص) و مسلمانان آن را به موقع به اجرا بگذارند و به گونه ای دیگر و متناسب با شرایط جدید، با آنان برخورد می کردند؛ مثلاً همین منافقان در سالهای پیش از هفتم هجرت به اذیت و آزار پیامبر (ص) و مومنان مشغول بودند؛ ولی با آنان چنین برخوردی نشد. خداوند در همین سوره به پیامبر (ص) هشدار داد که از خواسته های کافران و منافقان پیروی نکند و در صدد برآوردن آنها نباشد و تنها تابع محض رهنمودهای خداوند متعال باشد و فقط بر او توکل نماید (4) و خداوند پیش از این هشدار، دستور دیگری صادر فرموده است.

آنچه تاکنون در توضیح آیات مربوط به منافقان آمد و استنباط و برداشتی که از آنها در اثبات "نقش زمان و مکان در اجتهاد" از دیدگاه قرآن شد، برای کسانی بخوبی قابل درک و فهم و مورد پذیرش و تصدیق خواهد بود که از روند انقلاب اسلامی ایران - از آغاز تاکنون - بویژه سه سال ابتدای پیروزی آن، آشنا و آگاه باشند و موضعگیریهای منافقان و دشمنان داخلی را مشاهده کرده و با دیدگاهی سیاسی - اجتماعی و دیدی انقلابی به آنها نگریسته باشند و از سوی دیگر، واکنش دولت جمهوری اسلامی ایران و نیز مرحله ای را که مسئولان نظام در برخورد با آنان پیموده اند به دقت مطالعه کرده و به تحلیل جامعه شناسانه پرداخته باشند.

نمونه دوم

"یا نس آ النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و کان ذلک علی الله یسیرا. و من یقنت منکن لله و رسوله و

تعامل صالحا نوتها اجرها مرتین و اعتدنا لها رزقا کریماً".

"ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دو چندان خواهد بود؛ و این برای خدا آسان است. و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دوچندان خواهیم ساخت، و روزی پر-

ارزشی برای او آماده کرده ایم(5) ".

موضوع مورد بحث در آیات فوق، همسران پیامبر (ص) می باشد. خداوند آنان را مورد خطاب قرار داده می فرماید: ای همسران پیامبر (ص) شما همانند دیگر زنان جامعه نیستید؛ بلکه از جایگاه ویژه ای برخوردارید؛ پس رفتار و کردار و مواضع فردی و اجتماعی شما به گونه ای دیگر، مورد حسابرسی ما قرار می گیرد. اگر هر یک از شما مرتکب گناهی آشکار و علنی گردد، به گونه ای که مردم با خبر شوند، دو برابر یا چند برابر کیفر خواهید دید و به تناسب گناهتان و به میزان اطلاع یافتن مردم از آن گناه، و اثر سوء و بازتابی که در جامعه دارد، مورد ارزیابی و بازخواست قرار می گیرید و کیفر می بینید. چنانکه اگر از شما رفتار خوب و

پسندیده ای دیده شود به همین ترتیب اجر و پاداش خواهید دید.

خداوند متعال در آیه 6 همین سوره، به عنوان زمینه چینی و سرفصل برای بیان حقیقت یاد شده، چنین

می فرماید که: اولاً، شخص پیامبر (ص) از هر جهت، اولی و سزاوارتر از دیگر مومنان و دارای شخصیت ممتاز و حقوق ویژه است؛ ثانیاً، همسران او به منزله مادر برای همه مومنان هستند و جایگاه و حرمتی چون مادران دارند. این نکته حکایت از آن دارد که جایگاه و نقش همسران رسول خدا در جامعه، در حد مادران است و همان طور که مادران، همواره دو نقش اساسی هدایتگری و الگودهی دارند و باید راهنما و سرمشق فرزندانشان باشند؛ اگر مادری چنین نقشی را ایفا نکند و به عکس، رفتاری ناهنجار و غیر مادرانه داشته باشد، مسلماً در فرزندان، آثار سوء بسیاری به جا می گذارد.

اما نحوه استدلال و استنشاء به آیات فوق در خصوص موضوع "نقش زمان و مکان در اجتهاد"؛ اصل موضوع و صورت مساله، که عبارت است از "ارتکاب گناه و فحشای علنی از سوی همسران رسول خدا" در تمامی دوران زندگی آنان عوض نشد، همسران رسول خدا به عنوان همسر چه پیش از نزول این آیات؛ یعنی از آغاز بعثت تا سال هفتم هجرت و چه پس از نزول آنها، هیچ فرقی نکردند و در گناه و خطای موضوع آیات قرآنی (فحشای علنی) هم هیچ تفاوتی دیده نشده است. به عبارت دیگر، جرم موضوع و صورت مساله که عبارت است از همسران خطاکار رسول خدا در طول حدود 20 سال، در ماهیت هیچ تغییر نکرد، نه در خود گناه، دگرگونی پدید آمد و نه همسران پیامبر (ص) به عنوان همسر بودن، تغییر کردند. گناه همان گناه است و همسران رسول خدا هم همان همسران پیشین هستند.

بنابراین، باید با دقت و ژرفنگری در این موضوع وارد شد و پی برد که دلیل تغییر حکم چیست و چه عاملی باعث گردید که جرم و گناه زنان پیامبر (ص) از این تاریخ تغییر نماید.

به جرات می توان گفت تنها عامل موثر در تغییر این حکم، عنصر زمان و شرایط زمانی بوده است و با توجه به این امر که تغییر هر حکمی، تابع تغییر موضوعش است، نتیجه خواهیم گرفت که عنصر زمان و شرایط زمانی در تغییر موضوع واحد و تبدیل آن به موضوع جدید - که با موضوع پیشین کاملاً متفاوت است - تأثیر تام و کامل دارد. اما اینکه چگونه شرایط زمانی در مساله همسران رسول خدا، تغییر یافت با توضیح ذیل به خوبی روشن خواهد شد:

دشمنان دین توحیدی از آغاز طلوع خورشید اسلام درصدد برآمدند که با کشتن پیامبر اسلام (ص)، دین الهی را از بین ببرند و این مقصود با توطئه ای که در تاریخ به توطئه "لیلة المبيت" شهرت یافت، دنبال شد؛ ولی به خواست خداوند پیامبر (ص) از چنین مهلکه ای نجات یافت و پس از سیزده سال تلاش خستگی ناپذیر با هجرت به شهر مدینه به موقعیت سیاسی - اجتماعی چشمگیری دست یافت، دشمنان پس از مایوس شدن کامل از کشتن پیامبر (ص)، به ضربه زدن به شخصیت و حیثیت الهی او در میان اجتماع پرداختند و چون در شخص رسول خدا نقطه ضعف قابل ارائه و کارساز نیافتند، این مقصود را با افترا و برجسب زدن به خاندان و بستگان و همسران او دنبال کردند. قرآن کریم به نمونه ای از این تهمتها و افتراها در سوره نور آیات یازده تا بیست، اشاره کرده که به "حدیث افک"؛ ماجرای ساختگی" شهرت یافت؛ ولی علی رغم این تلاش مذبحخانه، پیامبر خدا و خانواده او - روز به روز - در دل مردم نفوذ بیشتری پیدا کردند و از منزلت اجتماعی بالاتری برخوردار شدند. مردم نه تنها عیبی در آنان نمی دیدند، بلکه آنها را به عنوان الگو و سرمشق زندگی خود می نگرستند، چنانکه قرآن درباره شخص پیامبر (ص) در آیه 21 همین سوره (احزاب) می فرماید: "لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة...؛ تحقیقاً برای شما مومنان در راه و رسم زندگی رسول الله، الگو و مقتدای



پسندیده و شایسته است."...

در چنین فضای اجتماعی، سیاسی و موقعیت زمانی، آیات مورد بحث، نازل شد و به صراحت اعلام کرد که زنان پیامبر (ص) در کیفر و مجازات گناهان علنی و آشکارشان با دیگر زنان جامعه فرق دارند و از این تاریخ به بعد چند برابر دیگر گناهکاران، مجازات خواهند شد و نیز در قبال هر کار پسندیده ای، پاداش و اجر دو چندان خواهند برد.

با توجه به توضیحات فوق، می توان به این نتیجه قطعی رسید که شرایط زمانی و موقعیت اجتماعی افراد، در تبدیل موضوع، تاثیر تعیین کننده دارد و متناسب با آن شرایط و موقعیتها، حکم هم تغییر می کند. بنابراین، فقیهان و مجتهدانی که بر مسند افتاء تکیه زده اند و در هر عصر و زمانی به داوری حکم خدا نشستند، باید برای فهم حکمی که گمان رود زمان و مکان و شرایط موجود در آن نقش داشته باشد؛ به شناخت آنها بپردازند و با توجه به آنها احکام الهی را استنباط نمایند. آنچه تاکنون گفته شد، توضیح و تبیین اصل مدعا و چگونگی برداشت و استنباط آن از آیات مورد بحث بود، اکنون لازم است که با بیان یک اشکال و نیز مطرح کردن نظر مخالف، بحث را به شکل بهتری دنبال کرد و شواهد و قراین موجود در خود آیات و یا بیرون از آن، که این نظریه را اثبات می کند، مورد کاوش بیشتری قرار داد و چنین برداشت و استنباط را با دلایل و براهین گویاتر قرین ساخت، به امید آنکه مقبول اهل نظر افتد.

ممکن است این پرسش و اشکال مطرح شود که این آیات، هیچ ارتباطی با موضوع مورد بحث ندارد؛ زیرا اولاً، این دسته از آیات به زنان پیامبر (ص) اختصاص دارد و ثانیاً، مقصود از "یضاعف لها العذاب" عذاب اخروی است و شامل کیفر دنیوی نخواهد شد. بنابراین، نمی توان از این آیات، حکم عامی استنباط و استخراج کرد. پرسش و اشکال فوق از دو قسمت تشکیل شده است که در آغاز با بیان چند نکته علمی و تفسیری به پاسخ قسمت نخست - که عبارت بود از "اختصاص این آیات به زنان پیامبر (ص) -" می پردازیم:

1. همه مفسران و قرآن پژوهان - بدون استثنا - در فلسفه و چرایی احکام مربوط به همسران رسول خدا اظهار داشته اند که چون آنان از نظر اجتماعی و شرایط زمانی در موقعیتی به سر می بردند که دوست و دشمن و خوبان و بدان جامعه، به رفتار و کردار فردی و مواضع اجتماعی آنان با حساسیت خاصی می نگریند. دشمنان در صدد خرده گیری و پیدا کردن نقطه ضعفی بودند تا به وسیله آن به حیثیت اجتماعی و موقعیت مردمی و معنوی پیامبر (ص) ضربه وارد سازند و بدکاران برای توجیه اعمال زشت خود به دنبال شاهد و مصداق قابل توجیه بودند و دوستان پیامبر (ص) و خوبان امت در پی یافتن الگوی مناسب و نمونه عینی در تربیت دینی و انسان قرآنی برای خود بودند؛ چرا که اینان، خاندان نبوت و همسران پیامبر (ص) را اسوه و سرمشق و نمونه عینی دینداری می دانستند. بنابراین، تمامی رفتار و کردار فردی و حرکات اجتماعی همسران رسول خدا، به طور کامل زیر ذره بین دوست و دشمن بود.

روشن است که در چنین موقعیت اجتماعی و شرایط زمانی، رفتار و کردار همسران رسول خدا تا چه مقدار می تواند اثر مثبت و یا منفی در یکایک افراد جامعه داشته باشد. بی تردید رفتار خوب و نیکوی آنان، برای انجام خوبیها و نیکیها الگو و سرمشق دیگران بود، چنانکه کار زشت و ناپسند آنها هم سرمشق و جرات بخش مردم برای انجام بدیها و زشتیها بود. با این توضیح به خوبی می توان پی برد که

چرا خداوند کیفر گناهان آنان را چند برابر کرد و اجر و پاداش آنها را دو چندان، چون چند برابر شدن مجازات آنان به دلیل همین بازتاب سوء و مخرب تربیتی - اجتماعی گناهانشان است و دو چندان شدن اجر و پاداش آنها هم، پیامد خوب و سازنده رفتار پسندیده و نیکوی آنان خواهد بود.

با توجه به مطالب یاد شده، ناگفته پیداست، احکامی که دارای چنین فلسفه و حکمت عقلایی هستند فقط برای افراد معدود و انگشت شمار و برای یک زمان محدود و اندک صادر نشده اند؛ زیرا همین اثر و بازتاب خوب و بد اجتماعی در رفتار و کردار یکایک بستگان و اعضای خانواده دیگر رهبران الهی و مصلحان اجتماعی وجود دارد و این دسته از احکام اجتماعی - سیاسی اسلام را از امور تعبدی محض - که حکمت و فلسفه آنها بر مکلفان پوشیده باشد و همه مکلف باشند تا آنها را بی چون و چرا پذیرا باشند، نباید دانست و احتمال اینکه این احکام، علت و فلسفه دیگری داشته باشد که بر مکلفان پوشیده مانده باشد، بسیار ضعیف، بلکه غیر منطقی و مردود است و بدین جهت تمامی مفسران بزرگ شیعی و سنی - در عین گوناگونی دیدگاههای فلسفی، کلامی، اجتماعی و علمی خود - فلسفه و حکمت آن را همین دانسته اند که به اختصار بیان گردید.

2. این احکام با سیره عقلا کاملاً موافق و مطابق است و محدود دانستن آن به زنان پیامبر (ص) و در عصر بعثت، بر خلاف سیره مستمر و قطعی عقلای عالم است. چرا که از دیرباز مردم جهان در عین گوناگونی فرهنگها، سنتها، رسوم و آداب و نظام اجتماعی حاکم بر جوامعشان، نسبت به رفتار و کردار دولتمردان و رهبران خود و مدیران وابسته به آنان و بستگان و نزدیکانشان حساس بودند و خطای آنان را قابل تحمل و اغماض نمی دانستند و گناه و لغزش کوچک آنان را بزرگ می شمردند، در حالی که اگر چنین گناه و لغزشهایی از افراد عادی و بی مسئولیت، سر می زد، با دیده اغماض و گذشت بدان می نگریستند و یا به مجازات ناچیز آنان اکتفا می کردند. در عصر حاضر هم، چنین حساسیتی در میان مردم وجود دارد و خطا و گناه رهبران و دولتمردان و مدیران اصلی جامعه را یک رسوایی تلقی می کنند، تا جایی که "سوء استفاده و گناه مالی" به "رسوایی مالی" و "گناه و لغزش در تمایلات جنسی" به "رسوایی جنسی" شهرت یافته است و همین رسوایی که ممکن است از یک گناه و لغزش بسیار کوچک و ناچیز برخاسته باشد، در بسیاری از موارد، ممکن است موجب محرومیت دایمی از فعالیت اجتماعی - سیاسی و سبب انزوای همیشگی آنان در جامعه گردد؛ چنانکه امروزه در کشورهای اروپایی و همچنین در ایران - پس از پیروزی انقلاب اسلامی - موارد بسیاری مشاهده شده که خطا و لغزش بر ملا شده یک وزیر، استاندار و مدیر کل، موجب محرومیت همیشگی وی از تصدی مسئولیتش گردیده و حتی در برخی موارد باعث انزوای کامل سیاسی - اجتماعی خاطی شده است. خداوند متعال این حقیقت را درباره پیامبر اسلام به راحت یادآور شد آنگاه که فرمود: "و ان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک لتفتری علینا غیره و اذا لا تخذوک خلیلاً. و لولا ان

ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قلیلاً. اذا لاذفناک ضعف الحیوة وضعف الممات ثم لاتجد لک علینا نصیراً"

"نزدیک بود آنها تو را (با وسوسه های خود) از آنچه بر تو وحی کرده ایم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی؛ و در آن صورت، تو را به دوستی خود بر می گزینند؛ . و اگر ما تو را ثابت قدم نمی ساختیم (و در پرتو مقام عصمت، مصون از انحراف نبودی)، نزدیک بود به آنان تمایل کنی؛ . اگر چنین می کردی، ما دو برابر مجازات (مشرکان) در زندگی دنیا، و دو برابر (مجازات آنها) را بعد از مرگ، به

تو می چشاندیم؛ سپس در برابر ما، یآوری برای خود نمی یافتی. (6) "

همان طور که می توان به خوبی از روح و پیام اصلی این آیات استفاده کرد و الهام گرفت، رهبران الهی و مصلحان جامعه دینی دارای جایگاه و منزلت ویژه هستند و به همین سبب، رفتار و کردار آنان هنگام محاسبه و بازخواست با دیگر مردمان کاملاً تفاوت دارد؛ بنابراین، آیات فوق می تواند شاهد و دلیل گویایی برای تایید و امضای سیره عقلایی در موضوع مورد بحث، از سوی قرآن باشد.

شاهد و دلیل دیگری که در این بخش می توان اقامه کرد این حقیقت است که اگر در دلیل و مدرک دینی - چه قرآن باشد و چه سنت - در مساله ای که تعبدی محض نیست؛ دو احتمال باید وجود داشته باشد یک احتمال آن مطابق با سیره عقلا و این سیره هم برخاسته از نگرش عقلانی مردم به مساله باشد، نه از روی هوا و هوس؛ و احتمال دوم آن با سیره عقلا ناسازگار باشد، بی تردید در چنین شرایط و وضعیتی باید احتمال نخست را که موافق با سیره عقلاست، قبول کرد و یا لااقل آن را به عنوان احتمال راجح و قوی پذیرفت و در مقام عمل، طبق همین احتمال رفتار کرد.

3. بسیاری از مفسران معتقدند که مقصود از "ضعفین"، کيفر و عذاب دو برابر نیست، بلکه شدت و کثرت مجازات و مطلق ازدیاد است، زیرا صیغه تثنیه در لغت عرب برای مطلق کثرت و ازدیاد، بسیار به کار رفته است؛ مثل "لبیک" و "لعدیک" و "دوالیک" و در قرآن کریم هم، موارد زیادی دیده می شود، مثل "ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئاً وهو حسیر" (7) بنابراین، می توان گفت مقصود از "ضعفین" مطلق ازدیاد و شدت مجازات است و این ازدیاد، متناسب با نوع گناه و شرایط اجتماعی گناهکاران خواهد بود. تشدید و ازدیاد کيفر، آنگاه متصور و قابل فرض است که موضوع این کيفر؛ یعنی گناه گناهکار و جرم مجرم، قابلیت شدت و ضعف داشته و دارای درجات گوناگون و متفاوت باشد و این فرض تنها با احتمال این که آیه برای مطلق زنان باشد، سازگار است نه با اختصاص آن به زنان پیامبر (ص)، زیرا آنان در وقت نزول این آیات - سال هفتم هجری - و تا آخر بعثت در وضعیت اجتماعی یکسانی به سر می بردند، بنابراین نمی توان گفت خداوند بر حسب موقعیت و شرایط اجتماعی آنان، مجازات متعددی برای زنان پیامبر (ص) مقرر کرده است. ولی اگر آیه مطلق باشد و چنین برداشت شود که: اولاً، اختصاص به همسران پیامبر (ص) ندارد بلکه همه بستگان آن حضرت را شامل خواهد شد و ثانیاً، آیه دربرگیرنده همه وابستگان رهبران الهی و مصلحان اجتماعی جامعه اسلامی است مسلماً با معنایی که برای "ضعفین" فرض شده است، سازگارتر است. زیرا که شرایط زمانی و موقعیت اجتماعی رهبران و وابستگان و نزدیکان آنان در طول تاریخ متفاوت و گوناگون است. کيفر و مجازات هر یک از اینان بسته به شرایط زمانی و موقعیت اجتماعی ویژه خودشان است. به عبارت دیگر، شرایط زمانی و موقعیت خاص اجتماعی است که تعیین کننده میزان کيفر و مقدار مجازات و شدت و ضعف آن است.

4. از امام زین العابدین، حضرت سجاد (ع)، و فرزند شهیدش، مجاهد دین شناس و فدایی اهل بیت، جناب زیدبن علی روایتی نقل شده که به صراحت بیان می کند که آیات مورد بحث مخصوص زنان پیامبر (ص) نیست؛ بلکه دیگر وابستگان آن حضرت، حتی آنان که بعدها در طول تاریخ خواهند آمد، و نیز سایر رهبران الهی و مصلحان اجتماعی جامعه اسلامی را شامل می شود؛ متن روایت چنین است:

الف. "... عن علی بن الحسین زین العابدین، انه قال له رجل: انکم اهل بیت مغفور لکم. قال: فغضب و

قال: نحن احري ان يجرى فينا ما جرى الله في ازواج النبي (ص) من ان نكون كما تقول; انا نرى لمحسننا ضعفين من الاجر، ولمسيئنا ضعفين من العذاب;

ثم قرأ الايتين: "يا نساء النبي من يات منكن... و من يقنت منكن... واعتدنا لما رزقا كريما. (8) " در اين روايت حضرت سجاد (ع) نه تنها خود را مشمول اين آيه مي داند، بلکه خویش را از مصاديق بارز و اولی و سزاوار دانسته است. ب. روی ابو حمزة الثمالي عن زيدبن علی (ع) انه قال: انی لارجو للمحسن منا اجرين و اخاف على المسئ منا ان يضاعف له العذاب ضعفين، كما وعد ازواج النبي (ص). (9) "

نکته مهم و شایسته توجه در اين نقل، اين است که برداشت و فهم جناب زيدبن علی از آيه، همان چیزی است که تاکنون ادعا شده است و چون ايشان با عصر نزول قرآن چندان فاصله ای نداشت و از منبع نورانی اهل بيت بهره می گرفت، همواره از هر جهت مورد تاييد امامان معصوم (ع) بود و می توان گفت برداشت و فهم شخصیتی چون ايشان از آيه، خود دليل روشن و شاهد گویا در موضوع مورد بحث و رهنمونی برای پژوهشگران قرآنی است.

با توجه به شواهد و قراین یاد شده، می توان نتیجه گرفت که اين احکام، عام و مطلق است و شامل همه مسئولان و رهبران جامعه اسلامی و وابستگان آنها در تمامی زمانها و اعصار می شود و در هر عصر و زمانی، به تناسب موقعیت اجتماعی و شرایط زمانی، و پیامد و بازتاب سوئی که گناه و خطای آنها در آن شرایط و موقعیتها در جامعه دارد، کيفر و مجازات پيش بينی می شود; گاه دو چندان و گاه به چند برابر ديگر مجرمان و گناهکاران جامعه، محکوم و کيفر خواهند شد.

اما پاسخ از قسمت دوم اشکال و احتمال، که عبارت بود از "اختصاص عذاب در آيه، به عذاب اخروی"، با بيان دلایل، شواهد و

قرآینی چند به شرح زیر آورده می شود:

1. همان گونه که برخی از مفسران بزرگ شيعه و اهل تسنن یادآور شده اند، الف و لام "العذاب" الف و لام عهد است و به عذابی اشاره دارد که در آيه 2 سوره نور آمده است. در اين سوره از کيفر و مجازات دنیوی فحشا و گناه آشکار زنان; یعنی رجم و تازیانه، به "عذاب" تعبیر شده است، متن آيه چنین است:

"الزانية والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ولا تاخذکم بهما رافة فی دین الله ان کنتم تومنون بالله والیوم الاخر ولیشهد

عذابهما طائفة من المومنین."

و در آيه 19 سوره نس آ از "زنا" به "فاحشة مبینة" تعبیر شده است. نکته ای که می تواند موید این باشد که "عذاب" در سوره احزاب، ناظر به "عذاب" در سوره نور است; این مطلب است که برخی از محققان - نظیر استاد جلال الدین فارسی در کتاب "پیامبری و جهاد" - که در تاریخ نزول آیات (شان نزولها) تحقیق کرده اند; معتقدند که قسمت اول سوره نور که آیات مربوط به کيفر "زنا" در آن است، در حدود سال پنجم هجری و همزمان با جنگ بنی مصطلق نازل شد، و آیاتی از سوره احزاب که بحث کيفر و عذاب همسران رسول خدا (ص) در آن است، در سال هفتم هجری; یعنی سال بعد از نزول قسمت نخست آیات سوره نور نازل شده است. و سیر

نزول آیات مورد بحث، موید همین برداشت است.

با توجه به نکات یاد شده این احتمال که مقصود از "العذاب" کيفر و عذاب دنیایی باشد، بسیار قوی خواهد

بود.

2. در قرآن مواردی مشاهده می شود که بسیار مشابه موضوع مورد بحث است؛ مثلا در آیات 74- 75 سوره اسری، درباره خطا و

لغزش پیامبر اسلام (ص) چنین آمده است:

"ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شینا قلیلا. اذا لاذقناک ضعف الحیوة و ضعف الممات ثم لاتجد لک علینا نصیرا."

در این آیه به صراحت و روشنی آمده است که اگر به فرض از پیامبر (ص) لغزش و خطایی سرزند - چون دارای مقام و منزلت رهبری است - در همین دنیا دو چندان و یا چند برابر دیگر مردمان کیفر خواهد دید. علاوه بر این مورد، موارد بسیاری در قرآن است که خداوند هرگونه مجازات کافران و ابتلای آنان به مشکلات در دنیا را به "عذاب" تعبیر کرده است (10) و حتی از ضرباتی که مومنان مجاهد، بر پیکر کافران وارد می سازند، تعبیر به "عذاب" شده است: "قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم ویخزهم وینصرکم علیهم ویشف صدور قوم مومنین(11)".

3. تردیدی نیست که تشدید مجازات همسران پیامبر (ص) در صورت ارتکاب خطا، برای این بود که آنها را از گناه و خطاکاری بازدارد. این هدف آنگاه تحقق می یافت که مجازات آنان، مربوط به دنیا هم باشد نه فقط آخرت؛ زیرا اگر تهدید به مجازات اخروی در کسی اثر نگذارد و بازدارنده از گناه نباشد، مسلما تهدید به تشدید مجازات او هم بی تاثیر خواهد بود؛ به عبارت دیگر، اگر کسی به آخرت ایمان داشته باشد، عذاب اخروی - هر چند یک بار - او را از ارتکاب گناه باز می دارد و اگر بی ایمان باشد، تهدید به دو چندان شدن یا چند برابر شدن عذاب هم در او تاثیری ندارد؛ ولی کیفر و مجازات دنیوی به گونه ای است که اگر تشدید شود، بی تردید بازدارنده است و به موازات تشدید مجازات، اثر بازدارندگی آن افزونتر خواهد بود. به دلیل تناسب حکم و موضوع، اقتضا دارد که مقصود از دو چندان شدن و یا چند برابر شدن عذاب و مجازات، مربوط به دنیا باشد و نه آخرت.

4. همان گونه که در بحث قبل آمد، تشدید مجازات این دسته از مردم، یک امر عقلایی است و جز سیره و روش مستمر همه عقلای عالم است. بنابراین، احتمال اینکه "عذاب" در آیه مورد بحث، مربوط به دنیا باشد و خداوند بخواهد همین بنای عقلایی را تایید و امضا نماید و به آن مشروعیت دهد، بسیار قوی و قابل اعتماد است و نیز بیان شد که هر جا در دلیل و مدرک شرعی و دینی، دو احتمال وجود داشته باشد که یکی طبق سیره عقلا باشد و دومی مخالف؛ احتمال نخست مقدم است و موافقت با سیره عقلا، ترجیح داده خواهد شد.

5. خداوند درباره عمل صالح و رفتار شایسته همسران رسول خدا فرمود: "دو بار پاداش داده می شوند؛ نوتها اجرها مرتین". به نظر می رسد که مقصود از "دو بار پاداش دادن" یکی مربوط به پاداش دنیا باشد و دیگر پاداش آخرت، نه اینکه در آخرت دوبار پاداش داده می شوند - چنانکه برخی این جمله را مربوط به آخرت دانسته و آن را بر این قرینه گرفته اند که مقصود از "العذاب" هم عذاب اخروی است - چون اختصاص "اجر" به آخرت بسیار بعید، بلکه غیر قابل فهم است. راستی چگونه می توان این معنی را تصور کرد که خداوند دوبار در آخرت به عده ای پاداش دهد، اگر مقصود این بود می بایست می فرمود: "نوتها اجرها ضعفین؛ دو چندان اجر به

آنها می دهیم". بنابراین، جمله "نوتها اجرا مرتین" قرینه و شاهد دیگری است بر اینکه مقصود از "العذاب" عذاب دنیوی است.

6. با شواهد و قراینی که تاکنون ارائه گردید به خوبی روشن و ثابت شد که واژه "العذاب" در آیه مورد بحث، در عذاب و کیفر دنیوی ظهور دارد. بنابراین، کسانی که معتقدند که "العذاب" به معنای تنها عذاب و کیفر اخروی است، باید دلیل و شاهی قوی بر این ادعا بیاورند؛ زیرا به حکم این قانون عام و کلی، در علم اصول (بحث الفاظ و ظهورات) که هرگاه در کلامی، ظهوری منعقد و ابت شد، وقتی دست از این ظهور برمی داریم که قرینه ای قطعی و شاهی قوی در خود کلام و یا بیرون از آن، وجود داشته باشد؛ همچنین اگر اطلاقی داشته باشیم، زمانی آن را رها می کنیم که دلیل و شاهی که گویا بر تقیید آن وجود داشته باشد؛ ولی با تحقیقی که تاکنون انجام گرفته است به دلیل و شاهی مستند و قابل اعتماد و اتکا باشد، دست نیافته ایم. نمونه سوم

"و مالکم الا تنفقوا فی سبیل الله و لله میراث السموات و الارض لایستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا و عدا الله الحسنی و الله بما تعملون خبیر. من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له وله اجر کریم"

"چرا در راه خدا انفاق نکنید در حالی که میراث آسمانها و زمین همه از آن خداست (و کسی چیزی را با خود نمی برد)؛ کسانی که قبل از پیروزی انفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند؛ آنها بلند مقامتر از کسانی هستند که بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند؛ و خداوند به هر دو، وعده نیک داده؛ و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.. کیست که به خدا وام نیکو دهد (و از اموالی که به او ارزانی داشته انفاق کند) تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش پر ارزشی است(12)".

موضوع آیات فوق، انفاق و جنگ در راه خدا و برای احیای دین و نابودی جبهه کفر است؛ انفاق و جنگ که یک موضوع بیشتر نیستند، در شرایط زمانی و موقعیت سیاسی - اجتماعی مختلف، تفاوت اساسی پیدا کردند و جنگاوران و انفاقگران از نظر برخورداری از مزایای اجتماعی و حقوقی و... از یکدیگر متمایز شدند. به عبارت دیگر، به یک عمل و موضوع در شرایط زمانی خاص با دیدگاهی خاص توجه شده است و در شرایط زمانی دیگر با دیدگاهی کاملا متفاوت به آن می نگریم. انفاق و جنگ در شرایط سخت و طاقت فرسا، حکمی دارد که همان مقدار انفاق و جنگ و جهاد در شرایط آسان و کم رنج و زحمت، حکم دیگری خواهد داشت.

به عبارت دیگر، یک موضوع را (که در آیه فوق، انفاق به مقدار معین و جنگ است) وقتی در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع می بینیم، همین موضوع - بی هیچ تغییری در اصل و ماهیت ظاهری آن، با موضوع سابقش تفاوت اساسی پیدا می کند و به موضوع دیگری تبدیل می شود؛ اگر آیات فوق مورد دقت و ملاحظه عمیق قرار گیرد، این حقیقت روشن می شود تنها عاملی که موجب شد، انفاق و جنگ در راه خدا پیش از فتح و پیروزی مسلمانان بر جبهه کفر و پس از آن، فرق کند و درجات اجتماعی جنگاوران و انفاق کنندگان هم متفاوت شود؛ چیزی جز شرایط زمانی و موقعیت اجتماعی که در آن ظرف زمانی خاص وجود داشته، نبوده است. پس عنصر زمان و شرایط زمانی در تبدل موضوع و به

تبع آن در تبدیل حکم، تاثیر و نقش تعیین کننده دارد. برای فهم بهتر و صحیحتر پیام آیه، لازم است شان نزول و شرایط اجتماعی حاکم بر جامعه - هنگام نزول آن - یادآوری شود؛ زیرا معمولاً آیات قرآن - بویژه آیات مدنی - متناسب با شرایط زمانی و مکانی و نیازهای جامعه نازل شده و هر دسته از آیات، ناظر به جریان و روند حوادث و رویدادهای خاص جامعه است؛ اما شان نزول و شرایط زمانی و اجتماعی حاکم به وقت نزول آیه: در میان مفسران بحث است که مقصود از "فتح" در این آیه، کدام فتح است، برخی آن را فتح مکه در سال هشتم هجری و برخی دیگر، فتح "حدیبیه" در سال ششم هجری می دانند. در هر صورت آیه چه در سال هشتم و چه در سال ششم هجری نازل شده باشد شرایط زمانی و موقعیت اجتماعی جامعه اسلامی به گونه ای بود که قدرت و اقتدار اسلام و مسلمانان در مدینه و دیگر بلاد، روز به روز در حال افزایش و اوجگیری بود و دسته دسته از مشرکان و کافران به آیین جدید روی می آوردند و خداوند، این روند سریع را در سوره نصر بیان فرموده است: "اذا جاء نصر الله والفتح ورايت الناس يدخلون في دين الله افواجا...". در این شرایط انقلابی، نهضت اسلامی و رسالت پیامبر (ص) با مسائل گوناگون و جدیدی روبرو بود و از میان آن مسائل، یک مسأله اساسی چشمگیر بود که عبارت است از سازماندهی انبوه جمعیت تازه مسلمان شده و اداره و هدایت مادی و معنوی آنان در یک نظام اجتماعی جدید؛ ناگفته پیداست که این کار بسی دشوار بود و نیازمند افرادی متعهد به انقلاب و اسلام، مخلص و با تجربه و با سابقه در امر مبارزه، تا هر یک از آنان گوشه ای از کار و قسمتی از مسئولیتهای بزرگ و سنگین انقلاب و نظام جدید را در زمینه های گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی و... به عهده گیرند. انتخاب چنین افرادی از میان انبوه مسلمانان، برای رهبری امت اسلامی؛ یعنی پیامبر خدا

کار آسانی نبود، زیرا مردم در آن زمان چهار دسته بودند:

1. مومنان متعهد و با سابقه در ایمان و جهاد و جنگ؛ که قرآن از آنان به "والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار... (13)" یاد می کند.
2. مومنان خالص و متعهد که گروه عظیمی بودند.
3. گروهی ضعیف الایمان که تازه به اسلام گرویده بودند و چندان اطلاعی از دین نداشتند و آزموده نشده بودند.

4. منافقان، که همان کافران و مشرکان پیشین بودند و نفع و مصلحت خود را در اظهار ایمان می دانستند. می توان گفت همه آنان انتظار داشتند که در اداره جامعه اسلامی شریک و سهیم باشند و قسمتی از مسئولیتهای و پستهای اجتماعی را احراز کنند و از مزایای آن بهره مند گردند؛ ولی ناگفته پیداست که بدون ارزیابی افراد و بی آنکه ملاک و معیار درستی برای گزینش آنان باشد، این امر مهم به سامان نمی رسید و نتیجه مطلوبی نداشت.

خداوند با نزول آیات مورد بحث، یکی از مهمترین و اساسی ترین معیار و ملاک ارزیابی افراد جامعه را بیان داشت و از میان گروههای چهار گانه، گروه نخست را بر همگان - حتی مومنان صادق - ترجیح داد و مقدم دانست و با یک محاسبه منطقی و عقلایی، به ارزیابی افراد و رفتارشان پرداخت و شاید چنین فرموده باشد که: "جنگاوران و انفاقگرانی که در شرایط دشوار جنگ و سختیهای معیشتی (پیش از فتح و پیروزی مسلمانان و ضعف و ناتوانی موقعیت آنان) - بی هیچ چشمداشتی - به یاری دین شتافتند؛ باید آنان را در اجتماع با دید دیگری نگرست و در نظام جدید الهی باید از موقعیت و جایگاه ویژه ای برخوردار

شوند و از مزایای اجتماعی بیشتری بهره مند گردند. اینان افراد مطمئنی هستند که به خاطر مقام و منزلت رفیعشان در پیشگاه خداوند، لازم است رهبری امت برای اداره جامعه اسلامی به آنها اعتماد کند و آنها را محرم اسرار نظام اسلامی قرار دهد و نیز باید قوانین عمومی گذشته به نفع این افراد مخلص و فداکار و برای قدردانی از اینان و تشویق دیگر مومنان، تغییر اساسی نماید و مقررات و احکام شایسته و مناسب منزلتشان وضع گردد.

آنچه تاکنون گفته شد توضیح و تبیین اصل مدعا و چگونگی برداشت و استنباط آن از آیات مورد بحث است. اکنون با طرح یک پرسش و پاسخ به آن، بحث حاضر روشنتر می شود و شواهد و قراین موجود در خود آیات و یا بیرون از آن، که اثبات کننده این نظریه است، مورد کاوش و پژوهش بیشتری قرار می گیرد.

پرسش: ممکن است گفته شود که مقصود از "درجه" در این آیه، مربوط به عالم آخرت و مقامات روز رستاخیز است، بنابراین آیا

می توان از این آیه برای موضوع مورد بحث "نقش زمان و مکان در اجتهاد" بهره گرفت و شاهد آورد؟ در پاسخ به سوال فوق، چند نکته یادآوری می شود و شواهد و دلایلی که در خود آیات و یا بیرون از آن بر اثبات این ادعا وجود دارد، در ذیل می آید

1. همان گونه که در مباحث پیش آمد، این دسته از آیات و مشابه آنها در قرآن کریم باری بیان یک امر عقلایی است، نه یک مساله تعبدی محض، که فلسفه آن پوشیده باشد و انسان از چرای آن بی خبر بماند و این نکته را می توان "اصلی" دانست برای فهم صحیح تمامی مسائل اجتماعی اسلام.

آنچه احتمال می رود بر ما پوشیده مانده باشد نیز در جهت همین امر عقلایی است؛ یعنی ممکن است در آینده بهتر از عصر حاضر به فلسفه و چرایی این نوع از قوانین و رهنمودهای اجتماعی - عقلایی اسلام پی برد و به حکمتها و دلایل گوناگون دیگری

ست یازید و آن را کشف نمود؛ ولی به هر حال، همه آنها که در این گفتار آمد، با هم سنخیت دارند. ترفیع درجه و برتر شمردن کسانی که در سخت ترین شرایط اجتماعی - سیاسی جامعه خویش ایثار و فداکاری کرده اند و به فریاد ملت خود رسیده اند، یک سنت دیرینه و کار همیشگی عقلای عالم است و در هر عصری و در میان هر ملتی، پیشگامان اصلاحات اجتماعی و مجاهدان نهضتها و انقلابهای سیاسی و آزادیبخش آن ملت، پیشگامان دوران سازندگی و مدیران جامعه خویش خواهند بود.

بر همین اساس، امروز در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران همین شیوه عقلایی از آغاز انقلاب تاکنون، مورد عنایت مقام رهبری و نیز مورد انتظار و توقع مردم از انقلاب بوده است و همواره چنین بوده و خواهد بود که در تمامی انتخابات عمومی و مردمی و گزینشها و استخدامهای دولتی باید پیشگامی در نهضت و سابقه انقلابی و ایثارگری را از ملاکها و معیارهای لازم و بایسته دانست. بدین جهت است که امروز، میزان حضور در جبهه ها و میدانهای جنگ و انقلاب، زندان رژیم ستمشاهی و یا اسارت در زندان بعثیان، از ارزشها و ملاکهای بایسته و لازم در گزینشها، انتخابات، ترفیع درجه نظامی، برخورداری از مزایای شغلی، اولویت در ورود به دانشگاهها و مراکز آموزش عالی و... قرار می گیرد. با عنایت به این امر مهم عقلایی، می توان گفت که مقصود از "درجه" تنها منزلت و مقامات اخروی نیست؛ بلکه علاوه بر اینکه مجاهدان و پیش کسوتان میدانهای جنگ و جهاد از فضیلت و



نزالت بالایی در آخرت بهره مندند؛ در دنیا هم باید از جایگاه ویژه و مزایای مادی و معنوی خاصی برخوردار باشند.

2. در خود آیات مورد بحث، دو قرینه لفظی وجود دارد که نشان می دهد مقصود از "درجه"، درجه و منزلتهای دنیوی است:

الف. خداوند فعل "درجه دادن" را به خود نسبت نداده است؛ بلکه آن را به صورت جمله خبری "لایستوی منکم... اولئک اعظم درجه... " بیان کرده و فرموده "ما درجه می دهیم" یا "پیش ما دارای منزلت و درجه هستند" که گمان رود مقصود از آن، درجه اخروی است. به عبارت دیگر، این یک جمله خبری است که در مقام "انشا" قرار دارد؛ یعنی نباید مساوی باشند، بلکه باید درجه آنان برتر باشد، در حقیقت، این سخن خطاب به جامعه اسلامی است و می خواهد تکلیف آنان را در برابر مجاهدان فداکار و پیشگامان نهضت، معین نماید.

ب. آیه بعدی که خداوند فرموده است: "کیست که به خدا وام نیکو دهد تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند؟..." قرینه و شاهد دیگری برای اثبات این برداشت است، چون بی تردید مقصود از "چند برابر شدن" فقط برای آخرت نیست، بلکه در همین دنیا هم اتفاق در راه خدا، پاداش چندین برابر خواهد داشت و این نکته را همه مفسران بزرگ قبول دارند. و این آیه با آیه مورد بحث، در یک سیاق و اسلوب کلامی قرار دارد و هر دو پیامی مشابه و یکسان دارند.

3. این آیات، بعد از فتح و پیروزی بزرگ مسلمانان نازل شده است و اگر محض بیان ثواب اخروی مورد نظر باشد و خواسته باشد با اعلان آن، مجاهدان را به جهاد و فداکاری بیشتری فرا خواند، شایسته تر و بهتر بود که پیش از فتح و پیروزی مسلمانان و در شرایط دشوار و طاقت فرسای آغاز هجرت به مدینه، نازل می گردید، تا مردم بدانند که مجاهدت در این شرایط بسیار دشوار، به مراتب ثواب بیشتری در پی دارد؛ وانگهی در برتری و فضیلت و ثواب اخروی این عمل، چندان جای شبهه و تردید برای مسلمانان نبود تا خداوند با نزول این آیات، رفع شبهه و تردید نماید و اگر "درجه" اعم از ثواب اخروی و پاداش دنیوی دانسته شود، به طور یقین به مقصود آیه نزدیکتر و سازگارتر است، چرا که هم تشویق مجاهدان به انفاق و ایثار است و هم اینکه آنان خواهند دانست که به طور مستقیم در سرنوشت خود و امت اسلامی و سازندگی جامعه خویش شرکت خواهند داشت و از آینده ای به مراتب بهتر از دیگران برخوردار خواهند بود.

4. علاوه بر قرین و شواهدی که در خود آیات مورد بحث آمد، موارد مشابه بسیاری در قرآن وجود دارد که سیاق و لحن آنها با آیات مورد بحث یکی است و در آن موارد بروشنی سخن از پاداش و درجه دنیوی مطرح است، گرچه ثواب و درجه اخروی را نفی نمی کند، بلکه شامل آنها هم می شود:

... " 4-1 یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اتوا العلم درجات (14). "...

... " 4-2 ان اکرمکم عندالله اتکم (15). "...

" 4-3 لایستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین

باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجه وکلا وعدالله الحسنی وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما (16). "

" 4-4- لا تستوی الحسنه و لا السيئة ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینہ عداوة کانه ولی حمیم ."  
(17)

اغلب مفسران بزرگ در تفسیر آیات فوق، علم و تقوا و جهاد را، از ملاکهای ارزشی و فضیلت‌های انسانی بر شمرده اند و بر این باورند که خداوند این ملاکها را برای این بیان فرمود که دستور العملی باشد برای همه مسلمانان در تمامی ابعاد زندگیشان. گفتنی است روایات بسیاری در ذیل این آیات و نیز به صورت مستقل وجود دارد که چنین برداشتی را تایید می کند که در این نوشتار جای طرح آنها نیست.

اکنون شایسته است که در پیام آیه اخیر، تامل بیشتری شود، چرا که در آن نکته ای درخور تامل و تعمق وجود دارد و آن این است که خداوند پس از آنکه فرمود: "سخن خوش با سخن ناخوش و نیکی با بدی، برابر و یکسان نیست" بلافاصله نتیجه گیری می کند و به صورت یک دستور العمل اعلام می دارد که: ای پیامبر (پای انسان) با سخن خوش، سخن ناخوش را برتاب و با نیکی شر بدی را از ساحت خود دور کن که اگر چنین باشی دشمنان خود را یار و مشفق خود خواهی ساخت. سه آیه اول هم، مانند همین آیه است؛

البته بدون اینکه نتیجه را با صراحت و به صورت دستور العمل اعلام نماید.

در پایان این بخش، یادآوری یک نکته ظریف و جالب توجه، لازم و ضروری می نماید و آن این است که افرادی که از کلمه "درجه" در ذهنشان، درجه اخروی تبادر می کند، شاید بر این تصور باشند که واژه "درجه" و ماده "فضل و تفضیل و..." در قرآن ظهور در فضیلتها و درجات اخروی دارد. و فضیلتها و درجات دنیایی و بهره های مادی را شامل نخواهد شد. اکنون برخی از آیات را که در آنها دو واژه فوق (فضل و درجه) درباره دنیا و امکانات و بهره های دنیوی به کار رفته است، برای نمونه عرضه می شود:

"و هو الذی جعلکم خلایف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فیما اتکم ان ربک سریع العقاب (18). ..."

"من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها.... و من اراد الاخرة و سعی لها سعیها و هو مومن فاولئک کان سعیهم مشکورا. کلا نمذ هولاً

وهولاً من عطاء ربک و ما کان عطاء ربک محظوراً. انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض و للاخرة اکبر درجات و اکبر تفضیلاً. (19) "

"اهم یقسمون رحمت ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضاً

سخریا و رحمت ربک خیر مما یجمعون. (20) "

5. پنجمین نکته و قرینه ای که برای اثبات دنیایی بودن "درجه" در آیه مورد تحقیق، می توان عرضه کرد و در حقیقت به منزله نتیجه گیری از مجموع مباحث این بخش خواهد بود، این است که بگوییم نه در خود این آیه و نه بیرون از آن، دلیلی معتبر برای تفسیر "درجه" و منحصر کردن معنی و مصداق آن به آخرت، وجود ندارد و کسانی که آیه را مقید می دانند، باید شاهد و دلیل قانع کننده ای نشان دهند، در غیر این صورت، آیه به اطلاق خود و ظهورش در دنیایی بودن باقی است. از طرف دیگر، شواهد و قراین و دلایل قانع کننده بسیاری در خود این آیات و نظایر آن بر این اطلاق و ظهور وجود دارد که به برخی از آنها اشاره شد و بیش از این

نیازی به اقامه دلیل و برهان و عرضه شواهد و قراین دیگر نیست.

نمونه چهارم

"و ما افاء الله على رسوله منهم فما اوجفتم عليه من خيل ولاركاب ولكن الله يسلم رسوله من يشاء والله على كل شيء قدير. ما اف آ الله على رسوله من اهل القرى فله و للرسول ولذی القربى والیتامی والمساکین وابن السبیل کی لایکون دولة بین الاغنیاء منکم و ما اتکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب. للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و امولهم یتتبعون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون. و الذین تیوو الدار و الایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم و لایجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون"

"و آنچه را خدا از آنان (یهود) به رسولش بازگردانده (و بخشیده)، چیزی است که شما برای به دست آوردن آن (زحمتی نکشیدید) نه اسبی تاختید و نه شتری؛ ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می سازد، و خدا بر هر چیز توانا است؛ . آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او، و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است (تا این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد، آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیریید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید؛ و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است؛ . این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند در حالی که فضل الهی و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند، و آنها راستگویانند؛ . و برای کسانی است که در این سرا (سرزمین مدینه) و در سرای ایمان، پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده اند، احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده اند رستگار اند (21) ."

در اینجا لازم است به سه نکته مهم - که در فهم پیام آیات فوق و فهم موضوع مورد تحقیق، موثر خواهد بود - توجه و تأمل عمیق شود: نکته اول، مربوط به شان نزول است؛ و نکته دوم، با اوضاع زمانی و موقعیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه به هنگام نزول پیوند دارد و در نهایت با نکته سوم - که تفسیر صحیح آیات و فهم درست پیام و روح آنها است - ارتباط پیدا خواهد کرد.

اما نکته نخست: طبق آنچه مورخان و مفسران آورده اند، پیامبر اسلام (ص) آنگاه که به مدینه هجرت کردند با مخالفت و کارشکنی بسیار یهودیان مدینه مواجه شدند. به همین دلیل رسول خدا در آغاز از آنان پیمان گرفت که علیه وی و اسلام و مسلمانان کارشکنی نکنند؛ با وجود این برخی از آنان از جمله یهودیان قبیله "بنی نضیر" در چند نوبت به توطئه علیه پیامبر (ص) پرداختند: یکی از آن توطئه ها این بود که بعد از جنگ احد - سال سوم هجرت - "کعب بن اشرف" با چهل مرد سوار از یهود به مکه رفتند و با سران قریش علیه پیامبر (ص) متحد شدند و پیمان بستند.

روزی پیامبر (ص) با چند نفر از یارانش برای انجام کاری به قبیله "بنی نضیر" رفتند. در آنجا برخی از اهالی "بنی نضیر" مانند " عمرو بن جاش" تصمیم گرفتند آن حضرت را از بین ببرند که خداوند،

پیامبرش را از این توطئه آگاه کرد و آن حضرت، خود را نجات داد. پس از این مساله، پیامبر خدا به مسلمانان پیام داد که علیه این یهودیان پیمان شکن، بسیج شده و با آنان وارد جنگ شوند. جنگ آغاز شد و به مدت سه روز قلعه "بنی نضیر" به محاصره مسلمانان درآمد. رسول الله (ص) برای پرهیز از خونریزی به آنان پیشنهاد کرد تا سرزمین مدینه را ترک گویند. آنان به ناچار پذیرفتند و مدینه را ترک کردند. آنها مقداری از اموال خود را هنگام کوچ کردن به همراه خود بردند و بقیه اموال و داراییهای خود را که عبارت بود از: زمینهای کشاورزی، باغها، خانه ها، مغازه ها و محل تجارت و ... ، رها کردند و باقی گذاشتند. در این فرار دسته جمعی با توجه به ثروتمند بودن اکثر یهودیان، ثروت و اموال کلانی به دست مسلمانان افتاد. طبیعی بود که آنان انتظار داشته باشند این اموال و ثروتها میان آنان تقسیم شود.

در این میان، طبق نقل "مجمع البیان"، جمعی از سران مسلمانان به حضور رسول خدا رسیدند و براساس سنت عصر جاهلیت پیشنهاد کردند که: برگزیده های این غنیمت و یک چهارم آن را برگیر و بقیه را به ما واگذار تا در میان خود تقسیم کنیم!

در آن موقعیت خاص اجتماعی، آیات فوق نازل گشت و تکلیف همه را روشن ساخت و با صراحت اعلان نمود: چون برای این غنائم، جنگی نشده و مسلمانان زحمتی نکشیده اند، تمامی آنها به پیامبر (ص) - رهبر حکومت اسلامی - تعلق دارد و هرگونه که او صلاح بداند، تقسیم خواهد کرد و یا به مصرف می رساند و سپس خداوند موارد خاص را برای مصرف آن اموال تعیین و به پیامبر (ص) ابلاغ کرد و فرمود: همه آن اموال از آن خدا و برای پیامبر (ص) و خویشان او، یتیمان، مستمندان و در راه ماندگان است و باید به مصرف اینان برسد.

آنگاه خداوند در فلسفه و چرایی این نوع تقسیم فرمود: تا چنین اموال انبوهی میان ثروتمندان جامعه دست به دست نگردد و فقط در انحصار دولت‌مندان شما قرار نگیرد و ثروتها و امکانات اقتصادی جامعه مسلمانان براساس تمایلات و سیاستهای اقتصادی عده ای دنیامدار افزونخواه به جریان نیفتد.

نکته دوم: مسلمانان از نظر موقعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در وضعیتی به سر می بردند که روز به روز بر فتوحات و پیروزیهای آنان در صحنه های سیاسی، اقتصادی و نظامی افزوده می شد و از این رهگذر، ثروتها و امکانات اقتصادی بسیاری میان آنان تقسیم می شد. و از سوی دیگر، نظام اجتماعی اسلام مدام در حال قدرت و قوت بود و سه رکن اساسی نظام اجتماعی، یعنی: فرهنگ، سیاست و اقتصاد در حال شکوفایی و پیشرفت بود. در این اوضاع، سیاستگذاری در زمینه های گوناگون اجتماعی ضروری به نظر می رسید و بویژه لازم بود سیاست اقتصادی نظام جدید و اصولی که پایه و زیربنای اقتصاد مطلوب اسلام است، برای مردم بازگو شود و از طرف دیگر، معلوم شود نظام اجتماعی جدید - که پیامآور آزادی و قسط و عدل است - به چه سمت و سویی در بعد اقتصادی، در حال حرکت است و چه هدفی را دنبال می کند.

مردمی که با تمام وجود، عاشق نظام جدید و رهبری آن بودند، می خواستند بدانند اموال و داراییهای خود را چگونه باید به کاراندازند و چگونه می توانند در این دوران سازندگی - که تازه آغاز گردیده - با مال خود که خداوند بارها به آنان دستور جهاد مالی صادر فرموده است، به یاری نظام اسلامی بشتابند.

از سوی دیگر، پیامبر (ص) و شریعت اسلام همچون شریعت‌های الهی پیشین و انبیای گذشته، اعلام کردند که مترفان و ثروتمداران جامعه، همواره با شریعت‌های توحیدی در ستیز بوده اند و خواهند بود: "وما أرسلنا فی قریة من نذیر الا قال مترفوه آنا بما ارسلتم به کافرون". (22) این اعلام در حقیقت، پیام‌آور ناسازگاری ادیان توحیدی با مال اندوزی و ثروتمداری است و تکلیف مترفان و ثروت اندوزان جامعه را روشن می‌سازد و سیاستی که بتواند به طور ریشه‌ای با چنین خصلتها و آفات اجتماعی (انباشتگی ثروت و مال پرستی) مبارزه کند و جلو عده‌ای مترف و مال پرست را در جامعه بگیرد، برای همگان اعلام می‌دارد.

بنابراین، به نظر می‌رسد در این اوضاع زمانی و نیازهای جامعه بود که آیات مورد بحث، نازل گردید که هم سیاست اقتصادی اسلام

را روشن ساخت و هم قانونی برای مبارزه با مترفان و ثروت پرستان عرضه کرد.

نکته سوم: پیام اصلی و روح و جان کلام در آیات فوق، بیان قانونی کلی و عام در زمینه اقتصاد اسلامی است و آن عبارت است از: قانون "ممنوعیت دست به دست شدن اموال و ثروتها میان عده‌ای ثروتمند"; و از آن می‌توان به "قانون ضد تکاثر و انحصارات اقتصادی" تعبیر کرد. گفتنی است که در اصل وضع چنین قانونی در اسلام و کاربرد آن با توجه به آیه فوق، هیچگونه بحث و گفتگو میان مفسران عالیقدر قرآن نیست. آنچه مورد اختلاف و جای نظر و بحث است، شمول و گستره این قانون است و این اختلاف به

ترتیب بر سر دو مساله است:

1. آیا این قانون، فقط در مورد غنایم جنگی است و یا شامل همه ثروت‌های عمومی و اموال دولتی و حتی اعتبارات و امتیازاتی که

دولتها و موسسات وابسته، به افراد واگذار می‌کنند، خواهد شد؟

2. آیا قانون فوق، تا آنجا عمومیت و شمول دارد که بتواند اموال خصوصی و ثروت‌های شخصی افراد را هم فرا گیرد و یا اینکه گستره

آن، محدود به ثروت‌های عمومی و اموال دولتی است؟

آنچه از ظاهر آیه به دست می‌آید این است که این قانون و حکم، کاملاً عام و کلی است و گستره آن شامل تمامی اموال و ثروت‌های دولتی، ملی، خصوصی و شخصی خواهد شد و با قراین و شواهد و دلایلی که در ذیل برای اثبات عمومیت و فراگیری آیه عرضه می‌شود؛ پاسخ دو مساله فوق هم یکجا داده خواهد شد:

1. اولین قرینه و دلیل - که نکته‌ای ادبی است - بدین قرار است:

جمله "... کی لایکون دولة بین الاغنیاء منکم ..."، به منزله تعلیلی برای مطلب گذشته است (مطلب گذشته، تقسیم غنایم میان افرادی خاص بود) و هر علتی معلول خود را در چنبر خویش محصور می‌کند و اگر علت عمومیت داشته باشد، موجب تعمیم معلول خود می‌شود و اگر علت محدود و مخصوص بود، سبب محدودیت و اختصاص معلول خود خواهد شد.

در این آیه، علت که عبارت است از: جمله "کی لایکون ..." (قانون ضد تکاثر و انحصارات اقتصادی)، عام و کلی است پس باعث خواهد شد که معلول خود را که عبارت است از: تقسیم اموال میان افرادی

خاص، تعمیم دهد و شامل هر نوع مالی بشود، چه آن اموال از غنایم باشد و چه غیر آن.

مثالی معروف و مشهور نزد اهل ادب است که گفته اند: اگر به کسی گفته شود "انار نخور چون ترش است"; از این کلام استفاده می شود که هر چیز ترشی برای آن فرد ممنوع است، چرا که علت نخوردن انار، ترشی آن است و یا فقها و اصول دانان گفته اند که اگر شارع مقدس بفرماید "شراب ننوشید چون مسکر و مستی آور است"; از این سخن برداشت می شود که هر شیء مستی آور، حرام و ممنوع است. در این آیه، فلسفه و دلیل تقسیم اموال به گونه ای خاص و میان عده ای مشخص، این شد که چون نباید اموال دست به دست میان اغنیا و ثروتمندان به جریان افتد؛ پس هر جا و در هر زمانی اموال و ثروتها دست به دست میان اغنیا و برخورداران جامعه به چرخش درآمد، باید جلو این جریان را گرفت و از رشد چنین افرادی در جامعه ممانعت کرد؛ چه این اموال از غنایم جنگی و اموال دولتی باشد و چه از ثروت های خصوصی و شخصی.

2. آیه در مقام بیان اصل عقلایی در زمینه روابط اقتصادی و قانون کلی در سیاست اقتصادی است، چرا که مترفان و سرمایه اندوزان افزونخواه، همواره در جامعه مشکل آفرین بوده اند؛ هم برای مردم و هم برای دولتها. آنان با در دست داشتن قدرت اقتصادی جامعه، بر تمامی شئون زندگی مردم سلطه دارند: مساله کار، اشتغال، تولید، تجارت و کیفیت روابط اقتصادی، بخشی از قلمرو نفوذ آنان است و همچنین با اتکا بر این قدرت اقتصادی، در سیاست و مدیریت جامعه دخالت می کنند و نصب و عزل های حاکمان و حکومتها و انتخابات مردمی و محلی، از عرصه های سلطه و دولتمداری آنان به شمار می آید. اینان گروهی هستند که با ایجاد انحصارها، احتکار و گرانفروشی و دیگر اعمال ضد بشری، هم به مردم جفا می کنند و هم برای دولتها و حکومتها مشکل می آفرینند.

در عصر حاضر هم، اکثر دولتها - هر چند دارای شیوه اقتصادی آزاد باشند و آن را مطلوب بدانند - با مترفان و افزونخواهان جامعه خود درگیر هستند، بدین جهت دولتها برآنند که با هر وسیله ممکن از قلمرو نفوذ و قدرت اقتصادی آنان بکاهند و حرکات و فعالیت اقتصادی آنان را با وضع قوانین و مقررات جدیدی، زیر نفوذ خود درآورند. امروزه کارتلها و تراستها - که به غولهای اقتصادی شهرت یافته اند - بزرگترین رقیب؛ بلکه می توان گفت سرسخت ترین دشمن دولتها به شمار می آیند.

به نظر می آید آیه مورد بحث ما نیز، بیانگر همین اصل و قانون کلی عقلایی و تجربی در باب اقتصاد باشد. این قانون و حکم الهی از قوانین و مقررات عبادی و تعبدی محض نیست که فلسفه و علت آن احیانا نامعلوم و پوشیده باشد و همه موظف باشند آن را در مورد خودش منحصر بدانند. اگر "دولة" شدن اموال (دست به دست شدن اموال و ثروتها در دست عده ای معدود و سرمایه دار و به عبارت دیگر، تکاثر و انحصارات اقتصادی، مضر به حال جامعه باشد و باید جلوی آن را گرفت؛ پس نباید تردید کرد که هرگاه موضوع چنین حکمی در خارج تحقق پذیرفت، باید آن حکم را جاری و ساری دانست و معقول و منطقی نیست که گفته شود: آن اموال اگر از غنایم جنگی باشد نباید دست به دست میان اغنیا بچرخد و اگر ثروت و اموال - هر چند چندین برابر اموال و ثروت به دست آمده از راه غنایم جنگی باشد - به حکم اینکه غنیمت جنگی نیست، "دولة" شدن آنها هیچ اشکالی ندارد؛ مثلا اگر دولت جمهوری اسلامی ایران تمام امتیازات استخراج معادن نفت، گاز و سنگ و ... را در اختیار چند نفر از سرمایه داران بزرگ

قرار دهد و یا اعتبارات بانکی کلان و مجوزهای تجاری و صادرات و واردات و ... را به آنان، به حکم اینکه این اموال و داراییها از غنایم جنگی نیست و اگذار نماید، هیچ اشکالی و منعی ندارد؛ انصافاً چنین داوری و حکمی دور از روح دین و تعالیمی است که قسط و عدل و توازن و تعادل اقتصادی را از اصول مسلم و زیربنایی نظام اجتماعی و روش سیاسی - اقتصادی خود اعلام کرده است.

3. همانگونه که پیشتر گفته شد، عده ای از روسا و اغنیای مسلمانان از پیامبر (ص) درخواست کردند که این غنایم انبوه را در اختیار آنان قرار دهد چنانکه در عصر حاضر هم، سرمایه داران بزرگ و گولها و قطبهای اقتصادی جهان از دولتهایشان خواستار آنند که امتیاز استخراج و بهره وری از ذخایری چون نفت و گاز و ... و یا مراعات و زمینهای بایر را در اختیار آنان قرار دهند. حکومتها هم یا با چنین تقاضاهایی به طور کلی مخالفت می ورزند و یا با ضوابط و شرایط خاصی به آنها جواب مثبت می دهند. با توجه به مطالب یاد شده اعتقاد بر این است که تقاضای روسای و سران مسلمانان، مانند تقاضاهای سرمایه داران امروز بوده و پاسخ پیامبر (ص) و قرآن کریم هم بر مبنای امر عقلایی بوده است.

4. عده بسیاری از مفسران و فقیهانی که علاوه بر فقاہت و دانش تفسیری از بینش اقتصادی و اجتماعی بالایی برخوردارند، آیه را مطلق و عام دانسته و آن را قانون و اصلی اساسی و زیربنایی در اقتصاد اسلامی به شمار آورده اند؛ از جمله:

- الف) آیت الله شهید صدر در کتاب اقتصاد ما، ج 2، صص 312-324؛  
ب) آیت الله شهید مطهری در کتاب نظری به نظام اقتصادی اسلام، صص 159، 233 و 234؛  
ج) آیت الله و مجاهد نستوه طالقانی در کتاب اسلام و مالکیت، صص 146-148؛  
د) آیت الله شهید بهشتی و باهنر و علی گلزاده (غفوری) در کتاب شناخت اسلام ص 456؛  
ه) محقق بزرگوار جناب آقای محمد مهدی آصفی در کتاب نظام مالی در سیستم اقتصادی اسلام، صص 38-39؛ با صراحت و یا اشاره، برداشت مورد بحث را یادآور شده اند.

5. نکته دیگر؛ یعنی جمله "وما آتکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا..."، تأیید دیگری بر این برداشت و فهم از آیه است، چرا که همه فقها و مفسران - بی استثنا - در بحث فقهی - اصولی و تفسیری بر این باورند که این بخش از آیه بیانگر حکمی کلی است و شامل تمامی مقررات و دستورات و اوامر و نواهی رسول خدا (ص) خواهد شد هر چند مورد آیه و شان نزول آن، مربوط به غنایم جنگی است؛ ولی مورد، مخصص نیست و آیه دارای حکمی عام و فراگیر است؛ بنابراین می توان گفت چون این جمله با بخش

نخست آیه "کی لایکون دولة..." در یک سیاق و اسلوب کلامی قرار دارد؛ پس هر دو بیانگر حکم و قانونی عام و فراگیر هستند.

6. با شواهد و قراینی که تا کنون عرضه شد جای تردیدی نمی ماند که آیه، بیانگر قانونی عام و کلی است. آنان که معتقدند آیه محدود و مقید است، باید دلیل قانع کننده و استواری بیاورند و اطلاق و عموم آیه را با آن دلیل تقیید و تخصیص بزنند.

در پایان این فصل، لازم است یادآوری شود که اگر آیه رامحدود به اموال دولتی بدانیم و بگوییم شامل اموال خصوصی و شخصی نمی شود، باز هم آیه با بحث مورد نظر، ارتباط خواهد داشت و می توان از این آیه، بر موضوع "نقش زمان و مکان در اجتهاد" استشهاد کرد.

اکنون باز می گردیم به اصل بحث "نقش زمان و مکان در اجتهاد"، و مطلب را ادامه می دهیم: موضوع در آیات فوق عبارت است از: "دست به دست شدن حجمی از اموال در میان اغنیا و برخورداران جامعه"; این موضوع از دو رکن اساسی ذیل تشکیل شده است:

1. "دولة"; یعنی حجمی از اموال که میان اغنیا و توانگران جامعه دست به دست می شود;  
2. اغنیا و ثروتمندان جامعه.

تحقق و عینیت پیدا کردن هر دو رکن، بستگی کامل با زمان و مکان و اوضاع زمانی و مکانی (وضعیت جغرافیایی) دارد، چرا که در اوضاع خاص زمانی (اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حاکم بر زمانی معین)، بر گردش حجمی از اموال؛ مثلا صد میلیون تومان، میان اغنیا و سرمایه داران، "دولة" صادق است؛ ولی همان حجم از اموال؛ یعنی صد میلیون تومان، در دست همان افراد در زمانی دیگر "دولة" دانسته نمی شود. همچنین در منطقه ای جغرافیایی، چنین حجمی از اموال، "دولة" محسوب می شود؛ ولی همان اموال در منطقه دیگری "دولة" به حساب نمی آید؛ مثلا مبلغ صد میلیون تومان، در شهر کوچکی مثل قوچان، نکاو... "دولة" محسوب می شود که باید از آن جلوگیری به عمل آید؛ ولی همان مقدار از داراییها در شهر بزرگی مانند تهران، اصفهان و... "دولة" به شمار نمی آید و عملی است مجاز و مشروع. واگذاری استخراج و بهره گیری فلان معدن از سوی دولت در برهه ای از زمان و در شهری خاص، مصداق "دست به دست شدن اموال میان اغنیا و ثروتمندان" خواهد بود، ولی در زمان و مکان مشخص دیگری چنین نیست.

البته تشخیص چنین موضوعی، بدون کارشناسی ممکن نیست و باید قلمرو موضوع را که از مقدمات سیاسی - اقتصادی است؛ کارشناسان اقتصادی و سیاسی کاملا بررسی و تعیین نمایند و در نهایت با تایید و امضای ولی فقیه و حاکم جامعه اسلامی به اجرا در آید. با توجه به نکات یاد شده، می توان گفت موضوع در آیات مورد بحث که عبارت بود از: "حجمی از اموال در دست عده ای غنی و ثروتمند" یکی بیش نیست؛ ولی وقتی آن موضوع واحد را در روابط حاکم بر سیاست، اقتصاد و اجتماع بسنجیم و به آن نظر بیندازیم، همان موضوع تبدیل پیدا می کند و به موضوع دیگری تغییر می یابد؛ مثلا در گردش بودن صد میلیون تومان پول و دارایی در دست فردی سرمایه دار که تا دیروز موضوع حکم "الناس مسلطون علی اموالهم" بود؛ امروز همین مقدار از پول و دارایی در دست همین فرد خاص، وقتی در روابط حاکم بر سیاست، اقتصاد و اجتماع سنجیده شود؛ موضوع حکم "دولة" خواهد بود. پس اصل مساله و ماهیت موضوع؛ یعنی صد میلیون تومان پول، یکی بیش نیست و به ظاهر هیچ تغییری در ماهیت آن به وجود نیامده است؛ ولی آنگاه که همین موضوع در روابط حاکم بر سیاست، اقتصاد و اجتماع دیده شود، به طور کامل تغییر می یابد و به

موضوع جدیدی تبدیل می شود و به تبع آن، حکم متناسب با موضوع جدید را می طلبد. بنابراین، عنصر زمان و مکان و به عبارت دیگر اوضاع زمانی و موقعیت جغرافیایی موضوع و مساله،



دارای نقش تعیین کننده در اجتهاد و استنباط است؛ یعنی هم در تشخیص موضوع و هم به تبع آن در فهم حکم، مؤثر خواهد بود و هرگاه مجتهد و فقیهی بخواهد در چنین موضوع و مساله ای - که زمان و مکان در آن نقش دارد - اظهار نظر کند و یا فتوا بدهد، باید اوضاع زمانی و موقعیت جغرافیایی موضوع را کاملاً در نظر آورد و آنگاه حکم و فتوای آن را صادر کند.

والسلام  
پاورقی:

1. کتاب منشور روحانیت، 67/12/3.
2. سوره احزاب (23) آیات 60-62، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.
3. سوره نور (24) آیات 11-20.
4. سوره احزاب (33) آیات 1-3.
5. سوره احزاب (33) آیات 30 و 31، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.
6. سوره اسری (17) آیات 73-75، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.
7. سوره ملک (67) آیه 4.
8. مجمع البیان ج 7-8، ص 354، ذیل آیه.
9. همان.
10. سوره توبه (9) آیات 54، 76 و 87.
11. همان، آیه 15.
12. سوره حدید (57) آیات 10-11، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.
13. سوره توبه (9) آیه 102.
14. سوره مجادله (58) آیه 11.
15. سوره حجرات (49) آیه 13.
16. سوره نساء (4) آیه 95.
17. سوره فصلت (41) آیه 34.
18. سوره انعام (6) آیه 167.
19. سوره اسری (17) آیات 18-21.
20. سوره زخرف (43) آیه 31.
21. سوره حشر (59) آیات 6-9، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.
22. سوره سبا (34) آیه 34.